



فقه سنتی ظرفیت‌های کلانی دارد

گفت‌وگو با: محسن کدیور

شهریوند امروز، ش ۵۷، ۱۳/۵/۱۳۸۷



چکیده: آقای کدیور در این گفت‌وگو که بر محور فقه سیاسی استوار است، پس از ارائه تعریف به سیر گذشته و حال آن می‌پردازد و معتقد است فقه سیاسی اگر چه در حوزه‌ها متولد شده است، لکن هنوز در دوران طفولیت خود به سر می‌برد. به نظر ایشان فقه سنتی ظرفیت‌های نهفته زیادی برای بارور کردن فقه سیاسی دارد. او همچنین از محدودیت آزادی و عدم صداقت و تحمیل قرائت رسمی به عنوان موانع و آفات فقه سیاسی یاد می‌کند.

○ پس از انقلاب اسلامی ایران، چه دگرگونی در «فقه سیاسی» رخ داد؟

● پس از انقلاب بخش «ایجابی» فقه سیاسی شروع به رشد می‌کند و اختیاراتی برای «فقیه» پیش‌بینی می‌شود. این اختیارات به صورت سنتی مورد نظر تمامی فقها در حوزه «امور حسبیه» بوده است. حوزه‌ای که در هیچ شرایطی نباید زمین گذاشته شود؛ اموری همچون سرپرستی افراد بی‌سرپرست و مسائلی از این قبیل که امروز سازمان تأمین اجتماعی و بهزیستی در اختیار دارند. اما به تدریج این امور حسبیه گسترش پیدا کرد. البته پیش از این هم، شاهد این توسعه در حد فرضیه و تئوری بوده‌ایم.

○ در گذشته این فرضیه‌ها و تئوری‌ها در چه حدی بود؟

● مثلاً ملا احمد نراقی، در زمان فتحعلی شاه قاجار، بحث مفصلی را در این زمینه مطرح می‌کند، اما منصب سیاسی در آثار و آراء او نیست. در گذشته نهایت مسأله‌ای که بوده، اجرای

حدود شرعی است که از نوازم فضاات بوده است. در گذشته برخی از فقها به اجرای حدود در عصر غیبت باور داشتند و برخی دیگر همچون محقق حلی و میرزای قمی اجرای حدود در عصر غیبت را تعطیل اعلام می‌کنند. از این نظر برخی فقها که گفته‌اند اجرای حدود در عصر غیبت بر عهده فقیه است، استفاده کرده‌اند و از سوی دیگر، چون امروز اجرای مجازات‌ها جزو وظایف قدرت سیاسی شمرده می‌شود، به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست‌ورزی بر عهده فقیه است. در مکاسب شیخ انصاری مشخص است که این سؤالات از شیخ به دلیل از دید قدرت فقها پرسیده شده است و ایشان با صراحت و قاطعیت می‌گویند: فقیه چنین اختیاری ندارد.

در این نیم قرن اخیر نسبت به «ولایت فقیه» هم دیدگاه‌های کاملاً سلبی وجود دارد و هم دیدگاه‌های ایجابی. مرحوم آیت‌الله سیداحمد خوانساری^{۱۶} و مرحوم آیت‌الله خویی^{۱۷} از مدافعان «سلبی» ولایت فقیه هستند و برخی فقها همچون مرحوم صاحب جواهر، مرحوم آیت‌الله بروجردی^{۱۸} و مرحوم آیت‌الله گلپایگانی^{۱۹} در حوزه عمومی قائل به اختیاراتی برای فقیه هستند که مرحوم آیت‌الله خمینی^{۲۰} در این زمینه قلمرو گسترده‌تری برای فقیه قائل می‌شوند.

○ آیا «فقه سیاسی» مورد نظر امام بر اساس «تحریر الوسیله» تعریف و تفسیر می‌شود؟

● باید در صحیفه امام به دنبال این فقه سیاسی بود؛ نه در تحریر الوسیله، تحریر نشانه جوانه بحث ایشان قبل از انقلاب است و صحیفه نور، در ضمن سیاست‌ورزی و رهبری ایشان ابراز شده است. مهمترین شخصیت پس از انقلاب که فقه سیاسی را به شکل بسیار جدی رشد داد، در درجه اول شخص آیت‌الله خمینی بود. انصافاً و یقیناً فتاوی‌ای ایشان در زمینه اختیارات مجمع تشخیص، احکام اولیه و ثانویه، احکام حکومتی، اختیارات دولت و... در فقه امامیه بی سابقه است. ایشان اولین کسی است که مفهوم جدید «دولت» را لمس کرده است؛ دولت به معنای حکومت. فقهای پیشین مساله دولت را لمس نکرده بودند. نظرات مرحوم آیت‌الله خمینی در سال ۶۶ در زمینه قانون کار و ولایت مطلقه نشان از دغدغه ایشان برای حل مساله دولت به معنای عمومی بود. این یک گام در فقه سیاسی بود.

○ نظرات امام درباره فقه سیاسی در صحیفه به صورت کلی و پراکنده است. چرا هیچ‌گاه این آرا به صورت دقیق، جامع و منسجم تدوین و تالیف نشد؟

● نوشته شده؛ اما مشکل بر سر این است که زمانی می‌توان منصفانه درباره پدیده‌های سیاسی

قضاوت کرد که دهه‌ها از آن گذشته باشد، از سوی دیگر؛ امروز دو رویکرد به «فقه سیاسی» آیت‌الله خمینی است که هر دو کوشش می‌کنند، ایشان را در زمان حال و به نفع دیدگاه خودشان قرائت بکنند و هر دو هم نظراتی نزدیک به خود در آن می‌یابند. به عنوان مثال، آقای مصباح یزدی یک نوع تلقی از فقه سیاسی امام ارائه می‌کند و از آن طرف، آقای موسوی خوئینی‌ها یک تلقی دیگر را مدنظر قرار می‌دهد. حال کدام یک درست است؟! مبحث مفصلی را می‌طلبید. البته در کنار آرای امام در «فقه سیاسی»، می‌توان به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸ و شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ هم اشاره کرد که گام دوم به حساب می‌آید. در این دو مجموعه می‌توان دوران «جنینی» فقه سیاسی شیعه را دید. مباحث ذکر شده در این دو مجلس کاملاً ابتدایی است، اما سؤالاتی مبارک در آن دو مجلس ذکر می‌شود. با توجه به ثقل روحانیت در مجلس خبرگان قانون اساسی، انقلابی در پیش‌نویس قانون اساسی رخ می‌دهد و هندسه آن با ورود اصل «ولایت فقیه» دگرگون می‌شود.

○ با توجه به این که فقهای حاضر در مجلس خبرگان قانون اساسی با «فقه سیاسی» آشنا نبودند و در دوران تحصیل در حوزه‌ها به این گونه مباحث نپرداخته بودند، چگونه آرای آنان را در گام دوم رشد «فقه سیاسی» تفسیر و تحلیل می‌کنید؟

● اولین بار بود که مجموعه‌ای از سؤالات جدید برای فقها مطرح می‌شد و آنان به پاسخ به آن سؤالات مشغول می‌شدند که بسیار قابل توجه است. هر کدام از آنان مبتنی بر پیش‌فرض‌ها و بر اساس دغدغه‌های خود موضع می‌گیرند که دغدغه «حفظ دین» دغدغه اصلی خبرگان قانون اساسی است و از سوی دیگر برخی از آنان به دنبال فرار از دیکتاتوری هم هستند. جالب اینجاست که در ذهن هیچ کدام این مساله خطور نمی‌کند که آیا ممکن است این همه اختیارات در دست یک نفر، ولو فقیه به خروج از عدالت بی‌انجامد؟!

آنان معتقد بودند که همه می‌توانند دیکتاتور شوند؛ جز فقها. فقیهان مبارزی که سال‌ها در رژیم پهلوی زندان بودند و به مبارزه با استبداد پرداختند، تصور می‌کردند که فقط افراد عادی می‌توانند مستبد شوند و فقها اگر استبداد بورزند، بلافاصله از عدالت خارج می‌شوند. پس از آیت‌الله خمینی اولین کسی که به این ضرورت رسید که ما در حوزه ایجابی فقه سیاسی محتاج اجتهاد هستیم، آیت‌الله منتظری بود. لذا پس از مجلس خبرگان که رئیس این مجلس و امام جمعه تهران بود، تمامی این مسائل را کنار گذاشت و به قم رفت تا جنبه ایجابی فقه

سیاسی را تدوین کند. بحث اصلی درس خودشان که بحث زکات بود، تعطیل کرد و به تدوین فقه سیاسی حوزوی پرداخت و آن را تدریس کرد. کتاب *دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله اسلامیة* ایشان در چهار مجلد بزرگ به عربی که بعدها در هشت جلد به فارسی ترجمه شد، اولین گام مدون حوزوی در حیطة فقه سیاسی است و به موضوعاتی همچون، حکومت چه ضرورتی دارد؟ چه دلایلی برای به دست گرفتن قدرت سیاسی می توان داشت؟ آیا صاحب این قدرت منصوب از جانب خداوند است یا منتخب مردم است؟ قلمرو اختیاراتش کجاست؟ آیا تحت نظارت مردم قرار می گیرد یا نه؟ و... پرداختند که هیچ کدام تا آن زمان، در فقه مطرح نشده یا به صورت گذرا به آن پرداخته شده بود. نکته ای که ایشان به آن رسیدند، آن بود که برای اولین بار، انتخاب فقیه از سوی مردم را از منظر فقهی به اثبات رساندند و با احترام تمام، آرای استاد خودشان (امام خمینی) را نقد کردند که نمی توان به نصب فقیه از سوی خداوند یا پیامبر یا امام علیه السلام قائل شد و دلایل نقلی و عقلی خود را مطرح کردند و گفتند: فقیه اختیاراتی دارد، اما این اختیارات به اذن خداوند از سوی مردم باید گرفته شود و این مردم هستند که ولی نعمت حکومت هستند. اینجانب در کتابم، دیدگاه استادم آیت الله منتظری را «ولایت انتخابی مقیده فقیه» نامگذاری کردم و نظر آیت الله خمینی را «ولایت انتصابی مطلقه فقیه» نامیدم. از نظر استاد ولایت انتخابی است از سوی مردم و مقیده است به شرط ضمن عقد که همان قانون اساسی باشد.

○ آیت الله منتظری در چه سالی به این نظر از منظر فقهی می رسند؟

● در سال ۶۲ نطفه بحث انتخاب در مجلس خبرگان قانون اساسی بسته می شود. شخصیت هایی همچون مرحوم آیت الله مطهری، مرحوم آیت الله صالحی نجف آبادی، آیت الله جعفر سبحانی و آیت الله منتظری، همگی مدافع انتخابی بودن فقیه بودند. بیش از همه آیت الله منتظری در جهت مدون شدن این نظر گام هایی برداشتند، مرحوم مطهری نیز پیش از شهادتشان این مسائل را ذکر می کنند. اینها معتقد هستند که مشروعیت حکومت از جانب مردم است؛ نه این که صرفاً مقبولیت از جانب مردم باشد. از مسؤلین جمهوری اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری بیش از سایرین به مبنای استادش در دو محور انتخاب و تقید به قانون اساسی پای بند است و این منظر را می توان در خاطرات و نظراتش مشاهده کرد.

○ دیگر فقهایی که پس از انقلاب به فقه سیاسی پرداختند چه کسانی بودند؟

● گام سوم در فقه سیاسی به شمول و گسترده‌گی آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری نیست، اما در مجموع مسائلی مطرح شد؛ افرادی همچون مرحوم آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر، مرحوم آیت‌الله محمد مهدی شمس‌الدین و مرحوم آیت‌الله مهدی حائری یزدی، ولیکن وقتی مجموعه این اقدامات در فقه سیاسی را نگاه می‌کنیم، هنوز فقه سیاسی محتاج کوشش بسیار است.

○ چرا فقه سیاسی با وجود فرار گرفتن در دهه سوم نظام جمهوری اسلامی رشد قابل توجهی ندارد؟

● آزادی بحث در حوزه فقه سیاسی محدود شده است. در گذشته برخی فقها و مراجع بودند که نظری متفاوت با نظر رسمی ارائه می‌کردند، اما تحمل می‌شدند؛ ولی پس از مدتی این شیوه ادامه نیافت و شاهد هیچ گونه تولیدی در این عرصه نیستیم.

○ آیا فکر نمی‌کنید که این مساله فقط به این دلیل باز نمی‌گردد، بلکه حوزه‌ها هم در فقه سیاسی کوتاهی کرده‌اند و آنچنان در عرصه علمی قدرتمند عرض اندام نکرده‌اند؟

● معتقدم که اگر فضا آزاد باشد، هنوز هم استوانه‌هایی هستند که به این مسائل پردازند. به هر حال، حاصل آن شد که مسائلی در فقه سیاسی ابراز و منتشر نشود.

○ بسط و توسعه فقه سیاسی به بنیادگرایی می‌انجامد یا به دموکراسی؟

● فقه سیاسی نه با استبداد تلازم دارد و نه با دموکراسی، فقه مثل اقتصاد و حقوق می‌ماند؛ هم مدیریت مستبدانه داریم و هم مدیریت دموکراتیک. می‌توان گفت که فقه سیاسی برای کدام نظام سیاسی می‌خواهد تبیین شود؟ اگر نظام دموکراتیک باشد، فقه سیاسی هم دموکراتیک خواهد بود و برعکس فقه فلسفه سیاسی تولید نمی‌کند. فقه سیاسی مبتنی بر فلسفه سیاسی است. فقه سیاسی نه به بنیادگرایی می‌انجامد و نه به دموکراسی.

○ نظر خودتان درباره رابطه فقه سیاسی با بنیادگرایی و اقتدارگرایی از یک سو و دموکراسی از سوی دیگر چیست؟

● اسلام قواعدی دارد که با این قواعد، دشوار می‌توان استبداد ورزید. از منظر فقهی، استبداد نامشروع است. این قواعد امره، اساسی و محکم است که هیچ فقهی نمی‌تواند این قواعد را نادیده بگیرد.

○ پس نظر برخی از فقها که به نظام غیر دموکراتیک نزدیک است را چگونه تفسیر می‌کنید؟

● بله، نمی‌توان منکر فقاقت آنان شد، اما می‌توانم بگویم که فقه آنان را درست نمی‌دانم.

ببینید؛ ما منبعی به نام «نهج البلاغه» و سیاست عملی امام علی علیه السلام داریم که شیوه الگویی ما است. شما چگونه می‌توانید «استبداد» را از این شیوه در بیاورید؟! شیوه‌ای که حق دینی و شرعی منتقد و مخالف حکومت به رسمیت شناخته می‌شود، آزادی بیان کاملاً رعایت می‌شود، مخالف از حقوق خودش محروم نمی‌شود، مردم ذی حق شمرده می‌شوند و امام به این حقوق تصریح می‌کند (خطبه ۲۱۶ و نامه ۳۱ نهج البلاغه) اینها پایه‌های فقه سیاسی ما هستند که فقهای عصر مشروطه به فراوانی به اینها استناد و بسیاری از احکام سیاسی خودشان را از این موارد استخراج کرده‌اند. همچنین در قرن هشتم هجری، فقیهی به نام «ابن فهد حلی» بوده که گفته: «حکومت بر مردم بدون رضایت ایشان مجاز نیست. این سخن، پایه دموکراسی است. ظرف آن بحث دیگری است که می‌توان در هر زمان ظرفی برای آن تصور کرد. همچنین یکی از ضوابط قواعد فقه سیاسی، نظارت نهادینه مردم بر امر دولت است. این مساله آن قدر مهم بوده است که مرحوم نائینی رحمته الله در تنبیه الامه یک رکن حکومت مشروطه را بحث نظارت نهادینه عمومی قرار داده است. در فقه سیاسی، همه مقامات مسؤول هستند، هیچ کس فوق سؤال نیست و همه ملزم به پاسخ‌گویی هستند. اگر ظرفیت‌های فقه سیاسی، حتی براساس فقه سنتی فعال شود، مردم جایگاهی مشروعیت بخش در نظام اسلامی می‌یابند و بر تمامی امور نظارت واقعی خواهند کرد. چرا که تمامی امور سیاسی «حق الناس» است و بدون اجازه «ناس» نمی‌توان در این امور تصرف کرد. از هر فقیه این مساله را بپرسید، همین را خواهد گفت. فقه سنتی ظرفیت‌های کلانی دارد که فقه سیاسی را بارور کند و به یک فقه سیاسی دموکراتیک نزدیک شود.

○ از چه زاویه می‌توان بر این سخن پای فشرده که فقه مرسوم مدافع حکومت دموکراتیک است؟

● از زاویه مالکیت و حق الناس. حق الناس در فقه سنتی قدرت و قوتش از حق الله بیشتر است؛ یعنی زمانی که شما مقروض مردم هستید و نماز هم دارید، ابتدا می‌گویند برو حق مردم را بده بعد به عبادت بپرداز. می‌گویند از پل صراط رد نمی‌شوی، مگر این که حقوق مردم را ادا کرده باشی. این حقوق که فقط حقوق شخصی نیست؛ بخش مهم آن حقوق عمومی است. باید حقوق عمومی در حوزه‌های علمیه تدریس شود تا احکام فقهی به این حوزه هم سرایت کند.

همچنین مشکل دیگر فقه سیاسی در جو حاضر، به «عدم صداقت» باز می‌گردد؛ یعنی از واژگانی استفاده می‌شود که روح ندارند، به عنوان مثال به واژه مردم‌سالاری دینی اشاره

می‌کنم... لذا اگر این مشکل رفع نشود، ما فقه سیاسی خواهیم داشت، اما بدون روح و جان. زمانی می‌توانیم از فقه سیاسی سخن بگوییم که مؤلفه‌های اصلی فقه سیاسی یعنی امکان سوال به شکل آزادانه میسر باشد. امر به معروف و نهی از منکر در حیطة قدرت سیاسی و فریضه نصیحت به ائمه مسلمین از اولیة‌های فقه سیاسی ماست. بدون تحقق این ارکان، فقه سیاسی در حد یک شعار بی‌پشتوانه باقی می‌ماند.

● اشاره

سیدمحمد موسوی‌فرز

۱. یکی از انتقادات آقای کدیور به خبرگان قانون اساسی دادن اختیارات زیاد به رهبر و عدم توجه به امکان استبداد فقها است: «آنان معتقد بودند که همه می‌توانند دیکتاتور شوند جز فقها.» در این باره چند نکته قابل ذکر است: اولاً خبرگان قانون اساسی این اختیارات را نه بر اساس میل و صلاحدید خود، بلکه بر مبنای استنباط از دستورات دینی (شوون ولایت برای فقیه) تدوین نمودند. ثانیاً در شرایط ولی‌فقیه، در قانون اساسی محدودیت‌های بسیاری آمده و صرف فقاقت، این صلاحیت را نمی‌آورد.

ثالثاً تاریخ نشان داده که در میان اقشار گوناگون پاک دست‌ترین گروه، علمای ربانی بوده‌اند که اگر چه معصوم و مصون از خطا نبوده‌اند، اما نسبت به دیگران بهترین عملکردها را داشته‌اند. این حقیقتی است که حتی منتقدینی چون دکتر شریعتی را نیز وادار به اذعان نموده است آنجا که می‌گوید پای هیچ قرارداد و عهدنامه‌ننگینی امضای یک روحانی دیده نمی‌شود.

و نهایتاً اینکه با وجود تمام این مسائل کسی نگفته است که فقیه جامع‌الشرایط مصون از فساد و خطر است. لذا خود خبرگان قانون اساسی نیز بر این مساله واقف بوده و وظیفه نظارت بر رهبر را بر عهده خبرگان رهبری نهاده‌اند و آن قدر در این مساله دقت و سخت‌گیری (البته بحق) کرده‌اند که رهبر را در صورت از دست دادن شرایطی چون عدالت و... بلافاصله منعزل دانسته و حق عزل و برکناری او را برای خبرگان رهبری قائل شده‌اند. ۲. یکی دیگر از ادعاهای آقای کدیور این است که آزادی بحث در فقه سیاسی محدود شده است و آرای غیررسمی و مخالفان تحمل نمی‌شوند.

به نظر می‌رسد که علت‌یابی برای کم پرداخته شدن به فقه سیاسی نیاز به عمق بیشتری دارد و این که علت را محدودیت فضای آزاد بدانیم نوعی سطحی‌نگری به مساله است. ضمن این که صحت این ادعا نیز مورد تردید جدی است.

بحث‌های دامنه‌داری که در دهه اخیر راجع به ابواب گوناگون فقه سیاسی و حکومتی در سطح مجامع علمی و حتی غیرعلمی مطرح گردیده، در تعارض با محدود شدن آزادی‌ها

است. جای این پرسش باقی است که اگر امکان بحث آزاد و طرح دیدگاه‌های به اصطلاح غیررسمی وجود ندارد، پس کتاب‌ها و مقالاتی که خود آقای کدیور در این باره نوشته‌اند (از جمله کتاب حکومت ولایی و مقاله ولایت فقیه و دموکراسی) چگونه اجازه انتشار یافته است؟ البته این نوشتار قصد دفاع از تمام سیاست‌هایی که در جهت مدیریت این بحث‌ها اعمال شده ندارد و ممکن است در مواردی سخت‌گیری‌های بی‌جایی هم باشد که مورد تایید نیست، همچنان که برخی تساهل‌های افراطی (که تحت عنوان فریبنده آزادی بیان اجازه طرح و تشکیک در حساس‌ترین مباحث عقیدتی را آن هم در سطوح غیر علمی مثل روزنامه می‌دهد) صحیح نیست.

اصولاً همین بی‌نظمی‌ها و آثار سوء ژورنالیستی کردن مباحث دقیق نظری، خود می‌تواند یکی از منشأهای اعمال محدودیت گردد (چه از سوی مسئولین و چه از طرف صاحبان نظریات گوناگون که از برخوردهای دم‌دستی و عوامانه با نظراتشان بیم دارند).
۳. از نکات دیگری که در این مصاحبه قابل اشاره و تأمل است این‌که آقای کدیور برای اثبات ظرفیت‌های دموکراتیک فقه مبنای بحث خود را بر مالکیت و حق الناس قرار داده‌اند و چنین استدلال کرده‌اند که از آنجا که امور سیاسی (حکومت و...) از حقوق الناس است و بدون اجازه مردم نمی‌توان در آن تصرف کرد، پس تنها یک نظام دموکراتیک است که می‌تواند با مفاد فقه سازگار باشد. در این مقاله مختصر اشاره‌ای به محوری که آقای کدیور فقه را به دموکراسی پیونده زده (یعنی حق الناس) می‌کنیم:

ما هم مثل ایشان معتقدیم که حکومت و امور سیاسی مستلزم تصرفات عمومی بسیاری است و براساس فقه، تصرف بدون اذن مالک جایز نیست. اما برخلاف ایشان برآن عقیده‌ایم که مالک تمام شؤون انسان (خصوصی و عمومی) خداوند متعال است و تمام تصرفات باید به اذن او باشد و اگر مردم حقی داشته باشند، در صورتی است که خدا این حق را به ایشان داده باشد، مانند اجازه‌ای که درباره اموال و انفسشان (آن هم اجازه محدود و مشروط) به آنها داده شده است. (الناس مسلطون علی انفسهم - الناس مسلطون علی اموالهم) اما در بسیاری از امور سیاسی این‌که خدا امر را به مردم واگذار کرده باشد دلیل نداریم، بنابراین برای آن‌که تصرفات حکومتی حاکم مشروع باشد، باید از صاحب حق (خداوند متعال) اذن تصرف و حکومت داشته باشد.

ضمن این‌که اگر این مبنای آقای کدیور یعنی حق الناس بودن امور سیاسی را بپذیریم، به بن بست‌های بسیاری برمی‌خوریم از جمله: عدم تحقق مشروعیت تصرف نسبت به حق کسانی که اظهار نظر نکرده‌اند یا رأی داده اما رأی مخالف داده‌اند یا آیندگانی که قوانین سابق و مفاد رأی‌گیری‌های قبلی بر آنها تحمیل می‌شود و موارد گوناگون دیگر که با بحث فقهی حق الناس قابل حل به نظر نمی‌رسد. البته در این باره سخن بسیار است لکن مجال تفصیل نیست. برای تدقیق بیشتر در بحث می‌توان به مباحث مشروعیت و مقبولیت آیت‌الله مصباح مراجعه نمود.

۴. آقای کدیور در پایان این گفت‌وگو مشکل دیگر فقه سیاسی را عدم صداقت می‌داند و می‌گوید: «یعنی از واژگانی استفاده می‌شود که روح ندارند به عنوان مثال به واژه مردم‌سالاری دینی اشاره می‌کنم.»

جای بسی تعجب است که ایشان مردم‌سالاری دینی را واژه‌ای بی‌روح می‌خواند و بدون هیچ توضیحی عبور می‌کند. در حالی که مفهوم این واژه کاملاً واضح و توسط بزرگان به خوبی تبیین شده است؛ برخلاف بسیاری از عبارات‌ها که در سال‌های گذشته به طور مبهم و سربسته و قابل تأویل‌های گوناگون در گفتمان جامعه وارد شد و موجب سوءاستفاده‌های بسیاری گردید. اتفاقاً مردم‌سالاری دینی تعبیر دقیق و روشنی است؛ شکلی از حکومت (مردم‌سالاری) که در چارچوب و محدوده قوانین اسلامی (دینی) پیاده می‌گردد. یعنی همان چیزی که تحت عنوان جمهوری اسلامی از ابتدای انقلاب مطرح بوده است. این‌که آقای کدیور چنین تعبیری را که ابتدا توسط مقام رهبری مطرح و تفسیر شد، بی‌روح و ناشی از بی‌صداقتی می‌داند، یکی دیگر از کم‌لطفی‌های ایشان است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی